

جمهوری یا جهنم زنان

افغانستان از محدود کشورهای دنیاست که زنان تا کنون در زیر بار سنگین مناسبات پوسیده مرد سالاری یکسره مدفون مانده و رنج طاقت فرسای را در زنده گی روزانه متحمل می شوند. اگر دیگر کشور های اسلامی پدیدهء منحط و تحقیر آمیز به میراث گرفته شده از قرون وسطی یعنی پوشش اجباری زنان را به روسری و لباس دراز محدود ساخته و سهم آنها را در فعالیت اجتماعی مجاز میدانند، زنان افغان مجبور اند به فتوای روحانیون نامنهاد از نوع "ملای لنگ ها" و فرمان مردهای آن خانواده بی که از چنین فتواها متأثر اند خود را در زیر یک زندان سیار بنام چادری حرکت دهند و دنیای بی کران را از عقب "پنجره" به گونه ای که گویا خود اهل این دنیا نیستند به تماشا گیرند. حمل چادری را میتوان به مثابه برجسته ترین سمبول اختناق و ترور روانی زنان که صدها رنج و عذاب دیگر را در خود نهفته دارد تلقی نمود. حتی زنان پولیس که در ظاهر پاسبان حقوق و آزادیهای زنان معلوم می شوند اجباراً بر روی یونیفورم چادری سر میکنند تا امر بالمعروف اجرا گردد. اگر چارلی چاپلین زنده میبود بدون تردید این مضحکهء بی نظیر و کمیاب را ده ها مرتبه به صحنهء تیاتر می کشاند.

گر چه شاه امان الله خان و همسر جسور او برای اولین بار گامهای مهمی در جهت رهایی زنان گذاشتند که بعد در دهه دموکراسی نیم بند دوران سلطنت محمد ظاهر شاه تا اندازه یی وسعت یافت اما تدابیر نا پخته و غیر بنیادی حکام آن برهه سبب گردید تا این حرکت نتواند در مناسبات اجتماعی مسلط بر جامعه ریشه دوانده و جایگاه شایستهء برای زنان مهیا سازد.

تنها در دوران حاکمیت ح د خ ا بود که گامهای موثر تری در زمینه برداشته شد و حضور گسترده زنان در فعالیتهای سیاسی_اجتماعی به ملاحظه رسید. زنان بخصوص

آنهای که از خانواده های تعلیم یافته و آزاد از قیود خرافاتی منشأ می گرفتند امکان یافتند تا یکجا با مردان در عرصه های مختلف زنده گی از قبیل سیاست ، علم،فرهنگ،هنر و غیره مساویانه شرکت ورزند. این مرحله هم بنا بر نا پختگی و نو بودنش در جامعه قبایلی و مرد سالار افغانستان همینکه پیام آوران کهنه پرستی و پیروان تاریخ اندیشی در قبا ی مجاهد و طالب بر سرنوشت ملت حاکم شدند به گونه غم انگیز پایان یافت.

راندن طالبان از شهر کابل وگماشتن رژیم دیگر در نتیجه یورش نظامیان امریکا پنج سال و اندی قبل سبب شد تا امیدهای برای دگرگونی وضع منجمله به سود زنان جوانه زنند،اما دیری نگذشت که رویدادها سمت دیگری یافتند. علی الرغم تبلیغات و دروغ پراگنی ها در مورد آزادی و دموکراسی ، جنگ سالاران و مافیای جهادی،اینبار به یاری نیروهای نظامی خارجی دوباره بر اریکه قدرت تکیه زده برای مشروعیت استبداد خویش جرگه ها دایر کردند و قوانین صادر نمودند که بیشتر از همه ضمن فراوان مظالم اجتماعی دیگر به رنج و عذاب و محرومیت های زنان افزوده شد. به گونه مثال قانون اساسی تصویب شده در لویه جرگه جهادی در یک ماده اش حقوق زن و مرد را مساوی اعلان می کند تا قانون دموکراتیک جلوه نماید ولی در ده ها ماده دیگر که از فتوای "ملای لنگی" الهام میگیرند تحقق ماده متذکره را عملاً ناممکن می سازد .

فرماندهان جهادی که خود قانونگذار و خود اجراگر اند و به حیث ولسوال ، والی،قوماندان امنیه،قاضی،خارنوال(دادستان)،وزیر،وکیل پارلمان و غیره تمام ارگان های حکومتی را اشغال کرده اند در اعمال خشونت و بیدادگری در جامعه و در گام نخست در برابر زنان محروم و بی دفاع حدو مرزی نمی شناسند و حتی خصومت در برابر زنان را پنهان نمی کنند چنانچه کریم خرم وزیر اطلاعات و فرهنگ جمهوری اسلامی که "افتخار" جهاد در صفوف تنظیم های جهادی را دارد خانم جوانی را که شهامت کرده و در نظام زن ستیز کنونی پیشهء عکاسی آموخته است در محضر عام مورد اهانت قرار می دهد. دریغ و افسوس بر ملتی که بی فرهنگان بر فرهنگ اش فرمان می رانند .

نامزد سازی بعد از تولد از زمرهء عنعنات خرافاتی رایج در افغانستان است که به اساس آن انسانها را از همان روزهای آغازین زندگی به زنجیر کشیده و در قید اسارتی که خود از آن آگاه نیستند در می آورند. در بسی موارد دختران نوزاد را با مردان بیست و سی ساله نامزد می سازند که اصلاً در قالب افکار مدنی و حتی اخلاق انسانی نمی گنجد .

زشت تر از همه اینکه دختران نو جوان را گاهی در بدل پول می فروشند و گاهی مانند جنس با سگ معاوضه می کنند .

سرنوشت صنوبر دختر یازده سالهء قندوزی نمونهء از چنین داستان های درد آور است که قلب انسان را جریحه دار می سازد .

ملا نظر قوماندان جمعیت اسلامی در نقش ولسوال علی آباد یکجا با مجاهدین تفنگدارش در تاریکی شب به خانهء خانمی بنام گلشاه حمله می برد، گلشاه را زخمی می سازد و صنوبر دختر یازده ساله اش را ربوده بعداً با سگ جنگی معاوضه می کند. وقتی گلشاه به خرنوال و والی عارض می شود کسی به حرفش گوش نمی دهد. بیچاره گلشاه نمی داند که خرنوال و والی هم از تبار همان کرگسان جهادی مانند قوماندان ملا نظر اند که روح و روان شان در جرم و جنایت پرورش یافته، ربودن صنوبر توسط ملا نظر را یک امر عادی می دانند .

در رومان "جنايات بشر يا آدم فروشان قرن بیست" (چون سی و پنج سال قبل خوانده بودم نام نویسنده در ذهنم نیست، پوزش می طلبم) تن فروشی دختران جوان به دلیل فقر و تهیدستی خانواده ها که ناشی از مناسبات غیر عادلانهء اقتصادی-اجتماعی حاکم بر جامعه است خیلی هنر مندانه به تصویر گرفته شده و بیان گردیده است که چگونه دلالتان استفاده جو از وضع ناهنجار اقتصادی به نفع خویش سود برده با فروش دختران جوان در روسپی خانه ها دست به جنایت می زنند ولی جنگسالاران افغانستان در قرن بیست و یک ازین هم جلوتر رفته دختر جوان را با سگ مبادله می کنند.

نمونه دیگر از خشونت سردمداران جمهوری اسلامی در برابر زنان عمل غیر اخلاقی و غیر انسانی قوماندان امنیه ولایت بغلان است. وی با سوء استفاده از مقامش دختر جوان هفده ساله را اغوا نموده می خواهد به ازدواج وادار سازد اما وقتی با مخالفت خانواده او مواجه می گردد مانند جغد مکار در سیاهی شب دست به یورش مسلحانه برده دختر جوان را می رباید و به عقد خود در می آورد، بعد می گوید که چون چهارهزار دالر پرداخته، کار شرعی و اسلامی کرده است. بدا به حال کشوری که جانیان و رهزنان امنیت دار آن اند.

وقوع اینگونه حوادث تنها منحصر به بغلان و قندوز نیست بلکه سراسر افغانستان از جهالت قرون اوسطی بی و اعمال پاسداران امروزین آن رنج می برد ولی عدم شفافیت در سیستم اطلاع رسانی البته در جای که چنین سیستم وجود دارد، نبود اتوریته در نهادهای نوین یاد دفاع از حقوق بشر و تسلط کامل بنیادگرایی جهادی-طالبی بر نظام عدلی و قضایی کشور سبب گردیده تا اخبار جرم و جنایت از سطح قبیله، قریه و ولسوالی فراتر نرود و کسی مورد پیگرد قانونی قرار نگیرد یعنی در جمهوری اسلامی افغانستان مجرمین و تبهکاران دست آزاد دارند.

یکی از پدیده های ناسالم اجتماعی که از قرنها بدینسو زندگی جوانان بویژه دختران جوان را دشوار و رقت بار ساخته و آهنگ خانواده گی را دچار اختلال مینماید ازدواج اجباری است. در گذشته دایماً سعی به عمل می آمد تا معضله های ناشی از آن با مداخله رئیس فامیل، ملای مسجد، خان، ملک و ارباب طوری از میان برداشته شود که زوجهای جوان ادامه زندگی طاقت فرسای خویش را تحمل می نمودند و دست به خودکشی یا خودسوزی نمی زدند.

در دموکراسی جهادی- امریکایی افغانستان کنونی حتی همین رسم منسوخ از هم پاشیده و جای خود را به خودسری، بی کفایتی و بی مسئولیتی اداره های نامنهاد دولت جمهوری اسلامی داده است. وقتی دختران جبراً عروس شده زیر بار ظلم شوهر و وابستگان وی قرار می گیرند و راهی برای نجات نمی بینند به آتش رجوع می کنند.

چندی قبل کانال تلویزیونی n-tv آلمان فلم مستندی به نشر سپرد که اینگونه حوادث را با عواقب ناگوار آن به روشنی انعکاس میدهد:

دختر جوانی بنام گلالی که تمام بدنش بسته در بنداز است روی تختی در یکی از بیمارستان های هرات خوابیده، در حالیکه تنها توان حرکت دادن چشمانش را دارد گاه گاهی اینسو و آنسو نگاه می کند. گلالی تنها نیست، تعداد دیگری نیز دیده می شوند که مانند او فرار از زندگی را بر اجبار در خانواده برتر شمرده به عذاب آتش پناه بردند تا شود که از عذاب تحمیل شدهء روزگار نجات یابند ولی در نیمه راه، نه زنده نه مرده وارد بیمارستان شدند. حال دکتوران موظف در تلاش اند با ابزار و امکانات ناچیزی که در اختیار دارند آنها را به زندگی باز گردانند.

وقتی انسان به این تصاویر نگاه می کند با خود می اندیشد که چه رنج و عذاب بی پایانی بر آنها روا داشته شده که در نهایت راه پایان بخشیدن به زندگی را با توصل به طریقهء پر از درد یعنی در آتش سوختن انتخاب کردند.

مادر گلالی می گوید که دخترش توسط شوهر و پدر شوهر بی رحمانه لت و کوب می گردید ولی درگاهی برای دادخواهی وجود نداشت. گرچه شوهر گلالی در توقیف گاه بسر می برد اما به پندار ناظرین، توقیف او بخاطر حضور تیم تلویزیونی خارجی صورت گرفته تا برای خارجیان تظاهر در قانونیت کنند، همینکه خارجیها رفتند باز همان آتش است و همان کاسه.

وضعیت گلالی به قول دکتور معالج امیدبخش نیست چونکه بیشتر از شصت درصد جلد بدنش سوخته است. گرچه دکتوران آنچه در توان دارند برای صحت یابی او انجام می دهند مگر به گفتهء دکتور معالج، درمان سوخته گی درین مقیاس با مدرن ترین وسایل طبی، دشوار و حتی نامحتمل به نظر می رسد. بالاخره گلالی در چهارمین روز اقامت اش در بیمارستان وفات می کند و بدینصورت دختر جوانی که با دنیای از امید و آرزو تازه وارد بهار زندگی شده بود به دام خرافات و بی عدالتی می افتد و فاجعه بار ترک هستی می گوید.

بعد از درگذشت گلالی آدم های با قیافهء زشت و مسخره که گویی از غیب ظاهر شده اند خود را قاضی و خرنوال نامیده حرفهای بی مسئولانهء گفتند و دوباره ناپدید شدند.

چنین است واقعیت تلخ جامعهء ما، چنین است وضعیت زنان و حقوق بشر در کشوری که زمامداران و حامیان امریکایی آنها هیاهوی دموکراسی برپا می کنند و از جبر و اختناق پیکره آزادی می تراشند.

زنان آگاه و رسالتمند کشور به خوبی می دانند که حق را نمی دهند بلکه حق را باید گرفت و برای گرفتن آن قاطعانه مبارزه کرد.

مبارزه در جهت اعادهء حقوق، نه تنها برای زنان بلکه برای تمام محرومان و رنجبران افغانستان تشکل نیرومند سیاسی می طلبد. زنان مترقی و دموکرات کشور ما می توانند با پیوستن شان به صفوف نیروهای چپ دموکراتیک سهم شایستهء خویش را در اساسگذاری چنین تشکل ایفا نموده یکجا با مبارزین راستین راه عدالت اجتماعی مرجع مطمئن دادخواهی برای زنان محروم و تمام اقشار زحمتکش جامعه بوجود آورند.

اگر فقدان حضور فعال زنان در مبارزهء سیاسی و پراکنده گی نیروهای چپ دموکراتیک به همین منوال ادامه یابد جمهوری موجود جهنم زنان باقی خواهد ماند.

www.ayenda.org